

نقش مایه‌های شرقی - ایرانی در آثار نیکالای گومیلیوف

مرضیه یحیی‌پور^۱، زینب صادقی سهل‌آباد^{۲*}

۱. استاد گروه زبان و ادبیات روسی، دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی دانشگاه تهران، تهران، ایران
۲. عضو هیأت علمی گروه زبان روسی دانشگاه الزهرا(س)، تهران، ایران

چکیده

در این مقاله تلاش گردیده است ضمن معرفی نیکالای گومیلیوف، «پدر آکمه‌ایسم» روسیه، نحوه آشنایی او با شرق و تأثیرپذیریش از آثار شرقی مورد بررسی قرار گیرد. گومیلیوف با تأسی از شرق و الگو قرار دادن عناصر شرقی در اشعارش، آثار بی‌نظیر و منحصر به فردی خلق نموده است که در این نوشتار با تجزیه و تحلیل برخی از آنها سعی شده است، منابع الهام آنها روشن شود. از مهم‌ترین و جالب‌ترین اشعار او «درویش مست»، «تأسی از زبان فارسی»، «مینیاتور پارسی»، «زائر» و نمایشنامه منظوم «فرزند خدا» هستند که در آنها می‌توان به وضوح جهان‌بینی متأثر از شرق او را مشاهده نمود. گومیلیوف که در مکاتبات دوستانه خود تخلص به «حافظ» می‌کرد، همواره در جستجوی راهی برای غنی ساختن فرهنگ سرزمین خویش و نزدیک کردن آن به عناصر معنوی شرق بوده است، از همین‌روست که در آثار او سرچشمه‌های معنوی و روحانی شرق با صور و شمایل شاعرانه انعکاس یافته‌اند و جهان‌بینی او را تحت‌تأثیر خود قرار داده‌اند، به طوری که او را از سایر نویسندگان و شاعران عصر نقره‌ای روسیه متمایز ساخته‌اند. در مقاله همچنین به موضوع چگونگی انعکاس عناصر شرقی، تعالیم عرفان اسلامی و تصوف در آثار این شاعر اشاره می‌شود.

کلمات کلیدی: گومیلیوف، شرق، عناصر شرقی، ایران، تصوف، الهام.

Email: zhsadeghi@yahoo.com

* نویسنده مسئول مکاتبه:

آدرس مکاتبه: تهران، میدان ونک، انتهای خیابان ونک، دانشگاه الزهرا(س)، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی
مقاله برگرفته از طرح پژوهشی با عنوان «شرق در آثار نیکالای گومیلیوف نویسنده معاصر روسیه» با شماره ۴۶۰۵۰۰۶/۱/۱۶ است که با اعتبارات معاونت محترم پژوهشی دانشگاه تهران در دست انجام است



۱. مقدمه

نیکالای گومیلیوف در سال ۱۸۸۶ در شهر کرانشتات^۱ روسیه به دنیا آمد. کودکی شاعر در تسارکویه سیلو (روستای تزاری) سپری شد. در سال ۱۹۰۰ خانواده‌اش به قفقاز نقل مکان کردند و اولین شعر او در روزنامهٔ تفلیس چاپ گردید. در روسیه، گومیلیوف را پدر آکمه-ایسم در ادبیات روسی می‌شناسند. آشنایی وی با شاعره بزرگ و محبوب روسیه، آنا آخماتوا^۲ به ازدواج آنها انجامید. این زوج شاعر به‌همراه چهار شاعر دیگر روسیه (سرگئی گاردتسکی^۳، اوسیپ ماندلشتام^۴، میخائیل زنگویچ^۵، ولادیمیر ناربوت^۶) مکتب آکمه‌ایسم را در کشور خود پایه‌گذاری کردند. طول عمر «آکمه‌ایسم» به‌عنوان یک مکتب ادبی چندان طولانی نبود و از دوره رواج چندان نیز برخوردار نبود (۱۹۱۴-۱۹۱۲)، اما از آنجا که با نام شش شاعر بزرگ روسیه آذین شده بود، اثر پایداری از خود و تأثیر قابل توجهی بر شاعران سدهٔ بیستم روسیه باقی گذاشت (راگاور ۲۰۰۸، ۷۸).

آثار گومیلیوف بسیار اندک مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته‌اند و عمدهٔ آثاری که دربارهٔ گومیلیوف به‌طبع رسیده‌اند، تنها به زندگی و ویژگی‌های کلی و سطحی آثار او به-عنوان یکی از شاعران سدهٔ بیستم و پدر آکمه‌ایسم در روسیه می‌پردازند. دشواری ترجمه اشعار گومیلیوف، باعث گردیده تا این "عجوبه آکمه‌ایسم و عبور از سمبولیسم" در کشور ما نیز مورد بی‌توجهی قرار گیرد و ناشناخته باقی بماند. اشعار وی بیشتر دربارهٔ کشورهای آفریقایی، عربی و فارسی زبان است و نقدهای انجام شده چندان شایسته اشعار او نیست. شاید دلیل اساسی، دشواری اشعارش و شکل‌گیری آنها با مفاهیم خارجی باشد. در آثار گومیلیوف عناصر شرقی بسیار به‌چشم می‌خورد. علت توجه و گرایش این شاعر جوان به شرق چیست و چه موضوعات شرقی در اشعار او وجود دارد؟ در این مقاله سعی بر این بوده است تا با طرح این سؤال و پاسخ دادن به آن، گرایشات شرقی نیکالای گومیلیوف با نقد اشعار وی برای اولین بار در کشورمان مورد بررسی قرار گیرد.

تماس با مسلمانان زمینهٔ آشنایی روس‌ها را با فرهنگ شرق فراهم‌آورد و از طرف دیگر از سدهٔ هجدهم زبان فرانسه، زبان فاخری در روسیه محسوب می‌گردید و غالب اشراف به آن زبان سخن می‌گفتند، به‌طوری‌که الکساندر پوشکین شاعر بزرگ روسیه در کودکی این زبان را بهتر از زبان مادری خود می‌دانست و به همین علت اشراف و ادیبان روسیه از طریق زبان فرانسه با آثار شاعران بزرگ ایران مانند فردوسی، حافظ، خیام، مولانا، سعدی و عطار

آشنا بودند. اما به تدریج مردم روسیه نیز با ترجمه آثار این نویسندگان به زبان روسی، با آثار شاعران ایران زمین آشنایی پیدا کردند. در سده نوزدهم قازان و پتربورگ به مراکز شرق‌شناسی روسیه تبدیل شدند. در سال ۱۷۹۶ سه باب از گلستان سعدی از زبان فرانسه به روسی برگردانده شد. ترجمه آثار سبب شد تا شاعران و نویسندگان روسی مجذوب فرهنگ و ادبیات شرقی از جمله ایران شوند. نمونه بارز آن پوشکین «خورشید ادبیات روسیه» است. او به عنوان محبوب‌ترین شاعر روسها توجه خاصی به فرهنگ و ادب شرقی، از جمله حافظ و شیخ سعدی، داشته است و خود نیز به عنوان شاعری پیشکسوت، مورد علاقه و توجه تمام شعرا و نویسندگان روس بعد از خود بوده است و از طریق او و آثار شرقی وی که اندک هم نیستند، بابت گشوده شد که سایر نویسندگان و شعرای روس نیز با شرق و به خصوص ایران آشنا شوند.

آشنایی با ایران باعث شد تا شاعران روس در مدح شاعران ایران، مانند حافظ و سعدی، اشعاری بسرایند. برای نمونه پوشکین «در شعر «در نسیم دلنواز فواره‌ها» از سعدی و فرزندان وطنش به نیکی یاد می‌کند. از نظر پوشکین گفتار سعدی حکیمانه و حکمتش زرین و به سان در است و گفتار سخنور شرقی، همه را به تعجب وامی‌دارد. پوشکین نقش و نگار گفتار سعدی را همانند نقش و نگار قالی خوش‌الوانی می‌داند که زینت‌بخش مجالس باشکوه است. او معتقد است که افسونگری کلام سعدی را تاکنون هیچ صاحب استعداد متفکری نداشته است و هیچ‌کس تاکنون با چنین مهارتی شعر نسروده و حکایت ننوشته است و وطن سعدی بابصیرت و نغزگو نیز، بس شگفت‌انگیز است.» (کریمی مطهر ۱۳۹۰، ۹۲-۹۳)

گومیلیوف در چهارده سالگی همراه خانواده به قفقاز نقل مکان نمود و در مدارس تفلیس به تحصیل پرداخت، شاید زندگی در قفقاز و سفرهای متعدد او نیز یکی دیگر از دلایل علاقه و اشتیاق او نسبت به شرق باشند. گرایش و توجه او به شرق تا به حدی بود که بخش قابل توجهی از آثار او تحت‌تأثیر افسانه‌ها، فرهنگ و ادیان شرقی خلق شده‌اند و آخرین مجموعه اشعارش یعنی «ستون آتش» مزین به اشعار مربوط به ایران است.

تأسی از پیشکسوتان و تأثیرپذیری از شرق باعث شد تا گومیلیوف حتی خود را از سرزمین دیگر، یعنی شرق بداند. او در شعری با عنوان «من و شما»، به تفاوت خود با سایرین اشاره می‌کند و درباره علائق شرقی خود چنین می‌سراید:

«آری می‌دانم من به مانند شما نیستم

از سرزمین دیگری آمده‌ام

و گیتار را دوست نمی‌دارم

بلکه نوای بکر سورنا را دوست می‌دارم...»^۷

شرق هسته مرکزی آثار گومیلیوف را تشکیل می‌دهد، ولیکن در حال حاضر اثر یا تحقیقی وجود ندارد که به صورت گسترده به تجزیه و تحلیل آثار شرقی شاعر پرداخته باشد. برخی تحقیق‌ها و کتاب‌های موجود دربارهٔ گومیلیوف و آثارش به روسی عبارتند از: و. لوکنیتسکایا (نیکالای گومیلیوف)^۸، باکسر (راهی به سوی آکمه‌ایسم)^۹، آبراجنوا (سمبولیسم مذهبی گومیلیوف)^{۱۰}، آکیمووا (درام گومیلیوف در تقابل فرهنگ سدهٔ نقره‌ای)^{۱۱} و باریتسکیخ (تحول شکل‌های بالاد در منظومه‌های گومیلیوف)^{۱۲}. متأسفانه خوانندگان ادبیات روسی در ایران با آثار این نویسنده بزرگ تقریباً بیگانه‌اند.

نوآوری تحقیق در این است که اشعار گومیلیوف و خصوصاً اشعار شرقی او تاکنون در ایران مورد نقد و بررسی قرار نگرفته‌اند و رابطه او با شرق و تأثیر او از شرق تاکنون از دیدگاه ایرانی- شرقی مطرح نشده است و علیرغم آن‌که وی بنیان‌گذار مکتب آکمه‌ایسم در روسیه و یکی از مشهورترین شاعران سدهٔ نقره‌ای آن سرزمین می‌باشد، در کشور ما هنوز ناشناخته باقی مانده است. تأثیر او از شرق آنچنان بوده است که هم‌عصرانش او را حافظ خطاب می‌کرده‌اند و خود نیز در نامه‌های دوستانه‌اش «حافظ» تخلص می‌کرده است. وی همچنین به علت علاقه عجیبش به خواجه حافظ شیرازی، در چندین شعر به شخصیت این شاعر بزرگ و گرانقدر ایران توجه نشان داده است، همچنین در این تحقیق نخستین بار به منبع درست الهام شعر «درویش مست» او اشاره شده است.

در این نوشتار سعی بر این است تا ضمن نشان دادن اهمیت و جایگاه شرق و ایران در اشعار گومیلیوف، ابتداء با بررسی برخی اشعار گومیلیوف، به چگونگی الهام پذیرفتن شاعر از عناصر و مضامین شرقی، تعالیم عرفان اسلامی پی ببریم و سپس با ذکر نمونه‌هایی از این عناصر و مضامین در اشعار وی، جنبه‌های شرقی و ایرانی آنها را به صورت ملموس و آشکارا نشان داده و به اثبات برسانیم.

۲. بحث و بررسی

نیکالای گومیلیوف علاقهٔ وافری به شرق داشته است، گرچه حوزهٔ مطالعات او دربارهٔ شرق به صورت دقیق مشخص نیست، ولی در هر صورت او اشعار شرقی شاعران پیشین خود و

به‌خصوص پوشکین را مطالعه نموده است. وی همچنین از دوستان شرق‌شناس خود یا در سفرهای خود به ممالک اسلامی و شرقی اطلاعات خاصی درباره شرق کسب کرده است. آنچه که مسلم است، مقایسه آثار او با آثار صوفیانه و یا یافتن موضوعات شرقی در آنها، می‌تواند تشابهات جالبی را آشکار سازد.

علاقه به شرق و اقتباس نقش‌مایه‌های (موتیوهای) شرقی، در سده‌های نوزدهم و بیستم همواره به‌صورت جریانی دائمی مطرح بوده و بازتاب گسترده‌ای داشته است. این علاقه در نیمه دوم سده نوزدهم به‌شکل محسوسی در روسیه و اروپا گسترش یافت. این مسأله تا حدود زیادی مربوط به بحران جهت‌گیری آثار اروپایی می‌باشد، زیرا در آن دوران خوانندگان آثار اروپایی و من‌جمله روسی از نبود مسائل معنوی و روحانی در آثار رنج می‌بردند. نویسندگان و هنرمندان اروپایی برای رفع این مشکل به آثار و هنر شرقی پناه برده و با الهام از آنان، با ایجاد ایده‌های مشابه، آثاری آفریدند که نقش‌مایه‌های شرقی از نکات کلیدی آنها محسوب می‌گردد.

اگرچه این پدیده در آثار گومیلیوف از لحاظ کمی، بخش عظیمی را دربرنمی‌گیرد، اما از لحاظ کیفی، این تأثیر بسیار زیاد بوده و در آثار وی اهمیت بسیار دارد. به‌نظر می‌رسد آشنایی با آثار کلاسیک فارسی، در زندگی هنری شاعر جایگاه مهمی داشته است، زیرا در زندگی شاعر، نشانه‌های بسیاری را می‌توان یافت که گواه علاقه و عشق او به مشرق‌زمین هستند. سفرهای او به سرزمین‌های شرقی و گرایش‌های کاملاً روشن و بدیهی او نسبت به هنر شرقی گواه این مطلبند. در بین موضوعات و شخصیت‌های آثارش، نمونه‌های بسیاری را می‌توان مشاهده کرد که دارای قرینه‌های شرقی هستند. ترجمه حماسه «گیل‌گمش»^{۱۲} که به کمک و راهنمایی دوستان شرق‌شناس خود آن را انجام داد، از دیگر دلایل گرایش او به شرق می‌باشد. در بین دوستان گومیلیوف هنرمندانی مانند م. لاری‌اونف^{۱۴} و ن. گانچارووا^{۱۵} بودند که مشرق‌زمین را «نخستین سرچشمه همه هنرها» قلمداد می‌کردند (silverage.ru).

گومیلیوف با شاعران ایرانی، نقش‌مایه‌ها و سیمای اشعار فارسی و هنر ایرانی نیز کاملاً آشناست. عناصر و مضامین ایرانی مانند گل‌سرخ، بلبل، گل‌های سرخ شیراز، فرش ایرانی، مینیاتور فارسی، ساقی، رند، درویش و... در اشعار وی مشاهده می‌شوند. از میان اشعاری که او به تأسی از فرهنگ و ادب ایرانی-شرقی سروده، می‌توان به سه شعر «درویش مست»، «تأسی از زبان فارسی» و «مینیاتور پارسی» در مجموعه «ستون آتش» اشاره کرد و علاوه بر آنها نمایشنامه منظوم «فرزند خدا» را نیز نام برد.

ویاچسلاف ایوانوف^{۱۶} یکی از شعرای مشهور سده نقره‌ای روسیه در پتربورگ انجمن حافظ-شناسان را تشکیل داد. افراد مشهوری مانند ل.س. باکست^{۱۷}، ن.آ. بردیایف^{۱۸}، س.م. گاردتسکی، ل.د. زیناویوا-آنیبال^{۱۹}، م.آ. کوزمین^{۲۰}، و.ف. نوول^{۲۱} و ک.آ. ساموف^{۲۲} در این انجمن شرکت داشتند. اولین جلسه این گروه در می سال ۱۹۰۶ در پتربورگ تشکیل شد. گومیلیوف با این گروه آشنایی داشت و غزل‌های حافظ را که در آنجا خوانده می‌شد، می‌ستود.

ایران‌زمین همواره با سنت‌ها و معنویات مسلمانان و شاعران بزرگ و برجسته خویش، در مرکز توجه شاعران بزرگ روسیه قرار داشته است، گومیلیوف نیز از این گروه جدا نبوده و ایران را منبع الهام و ذوق شاعرانه می‌دانسته است. شعرای سده نقره‌ای روسیه، ایران را به‌عنوان سرزمین عرفان و شعر شناخته بودند، چنین برداشتی در مورد زبان فارسی نیز در کشور روسیه وجود داشته است که پیشینه آن به سده دوازدهم باز می‌گردد. در آن زمان در روسیه، زبان‌های شرقی هرکدام سمبل و نماد چیزی بودند؛ برای مثال زبان عربی نماد مذهب و علم، زبان ترکی نماد جنگ و حکومت و زبان فارسی نماد شعر، فصاحت و بلاغت بوده است. بزرگان روسیه، ایران را سرزمین ستارگان تابناک ادبیات (حافظ، سعدی، جامی، مولانا، انوری، فردوسی، نظامی و خیام) می‌دانستند (Zaftra.ru)^{۲۳}. از نظر گومیلیوف «تنها در شعرهایی که متعلق به شرق هستند، و شاید در ترانه‌های ملی روسی که به شدت با ویژگی و اصالت شرقی آذین شده‌اند و رنگارنگی و نقش‌ونگار فرش‌های ایرانی را به‌یاد می‌آورند، فقط در آنها می‌توان قدرت و سادگی را یافت» (همان).

یکی از اشعاری که گومیلیوف در آن از نقش‌مایه‌ها و سیمایه‌های اشعار فارسی بهره گرفته، شعر «درویش مست» است که تا به امروز هیچ‌یک از محققان نتوانسته بودند، منبع صحیح الهام نگارش آن را بیان کنند. در سال ۱۸۸۹ والتین ژوکوفسکی^{۲۴} شاعر و شرق-شناس روس مقاله‌ای با عنوان «ترانه ناصرخسرو»^{۲۵} به چاپ رساند و در آن ترجیع‌بندی را ترجمه کرده بود که از نظر وی متعلق به ناصرخسرو قبادیانی بود. در سال ۱۹۱۵، در اولین جلد کتاب «تاریخ ایران، ادبیات آن و صوفیگری درویشی»^{۲۶}، آ.ی. کریسکی^{۲۷} ترجمه ژوکوفسکی را با اندکی تغییر به‌چاپ رساند و درباره منبع آن نیز هیچ تردیدی نکرد (ریسنر ۲۰۰۶، ۹۰). در سال ۱۹۲۳، و. ابرمان^{۲۸} در مقاله‌ای در جلد چهارم «یادداشت‌های شعبه شرقی انجمن باستان‌شناسی روسیه»^{۲۹} به‌طور روشن منبع الهام شعر «درویش مست» گومیلیوف را ترجمه شعر ناصرخسرو قبادیانی توسط و.آ. ژوکوفسکی معرفی نمود.

لازم به ذکر است که این ترجمه به نثر می‌باشد و تا به امروز محققان نیز در پیروی و تأیید سخن ابرمان و دیگران، منبع الهام شعر «درویش مست» گومیلیوف را همین ترجمه اعلام کرده‌اند، علی‌رغم تصور تمام محققان روسی، به‌سختی بتوان ترجیع‌بند ترجمه شده توسط ژوکوفسکی را منسوب به ناصرخسرو دانست، زیرا در هیچ‌یک از چاپهای معتبر قدیم و جدید دیوان وی، چنین ترجیع‌بندی مشاهده نشد. دومین علتی که نظریه ابرمان و سایر محققان روس را درباره انتساب این شعر به ناصرخسرو نقض می‌کند، این است که زبان شعر بیشتر به حال و هوای اشعار صوفیان نزدیک است و به‌دور از سبک تعلیمی، اخلاقی-فلسفی ناصرخسرو که غالباً جنبه تبلیغی و وعظی دارند، می‌باشد. به‌نظر می‌رسد ترجمه ژوکوفسکی از روی اثری صورت گرفته است که به زمان جدیدتری نسبت به ما تعلق دارد و ژوکوفسکی به اشتباه آن را اثر ناصرخسرو تصور کرده است. البته شعر گومیلیوف نیز اقتباس کامل و صددرصد از این ترجمه نیست. تحقیقات ژوکوفسکی درباره صوفیگری و همچنین سبک ترجیع‌بند مذکور، مؤلفان این پژوهش را بر آن داشت تا در بین شاعران اهل تصوف، در جستجوی شاعر آن برآیند. در این جستجو به ترجیع‌بندی از درویش سده هشتم هجری، ناصر بخارایی (متوفی به سال ۷۷۳ هجری) برخورد نمودیم که به‌نظر می‌آید ترجمه ژوکوفسکی بر اساس آن صورت پذیرفته است. ظاهراً این ترجیع‌بند از موفقیت زیادی برخوردار بوده و انگیزه تقلیدهای بسیاری در ادبیات فارسی و ترکی شده است که برای نمونه می‌توان به ترجیع‌بند های هاتف اصفهانی (متوفی به سال ۱۱۹۴ هجری) و صوفی مشهور نورعلیشاه (متوفی به سال ۱۲۱۵) اشاره نمود. البته در این جستجو، ترجیع‌بند دیگری نیز از شاه‌نعمت‌اله ولی (متوفی به سال ۸۲۲ و به روایتی ۸۳۴ هجری) مشاهده شد که شباهت بسیاری با ترجیع‌بند مذکور دارد. این ترجیع‌بند نیز از ۹ خانه یا رشته تشکیل شده است و هر خانه اصلی متشکل از ۹ بیت می‌باشد. بیت ترجیع یا برگردان نیز تقریباً مشابه بیت ترجیع در شعر ناصر بخارایی است:

که سراسر جهان و هرچه در اوست عکس یک پرتوی است از رخ دوست

با بیت ترجیع اثر ناصر بخارایی مقایسه نمایید:

که جهان پرتوی ست از رخ دوست جمله کاینات سایه اوست

در ذیل برای آشنایی بهتر و کامل‌تر، ابتدا تنها چند خانه از ترجیع‌بند ناصر بخارایی را آورده (به‌علت طولانی بودن شعر) و سپس با شعر گومیلیوف مقایسه نموده و وجوه اشتراک آنها و سیماهای اخذ شده توسط گومیلیوف را یادآور می‌شویم:

سرو با تو سخن ز بالا گفت قامت تو جواب رعنا گفت



جان تو را ماه گفت روشن شد	دل تو را سرو خواند زیبا گفت
لب لعلت به طعنه لؤلؤ را	حلقه در گوش کرد و لالا گفت
آب شد بحر از آن که دیده من	قصه خود به نوح و دریا گفت
ما سخن را نهفته می گوئیم	راز پوشیده را که پیدا گفت
دی به دکان کوزه گر رفتم	خواستم راز آشکارا گفت
در صف کوزه ها چو بنشستم	کوزه زان میانه با ما گفت

که جهان پرتوی ست از رخ دوست
جمله کاینات سایه اوست

منم آن رند عمر داده به باد	که چو من عمر کس به باد نداد
بنده ساکنان دیر شده	کشته از بند روزگار آزاد
از دوا فارغ و ز رنج ایمن	در بلا خرم و به غم هاشاد
پیری از قدح میان بسته	یافته از شرابخانه کشاد
یار با من قرین و من مهجور	کس بدین بخت در زمانه نژاد
سرم از ناله آشکار شد	رازم از خون دل برون افتاد
چون به کلی ز خود فنا گشتم	باز گوئیم هر چه بادا باد

که جهان پرتوی ست از رخ دوست
جمله کاینات سایه اوست

ما خراباتیم و رند و گدای	که نداریم غیر میکده جای
ایمن از کفر و راحت و از رنج	فارغ از بوستان و باغ و سرای
بنده لعبت ان باده پرست	کشته مطربان نغمه سرای
که ببوسیم ساقیان را دست	که بمالیم شاهدان را پای
خالی از عشق مانده پند آری	آشپان غراب و پیر همای
در قعودست خاک بنشسته	در رکوعست آسمان بر پای
کاروانی مرا به پیش آمد	این ندا برکشید بود درای

که جهان پرتویست از رخ دوست
جمله کاینات سایه اوست

دیشب اندر نگارخانه خواب	دیدم آن ماه را به چشمه آب
خال او از حبسش فتاده بروم	لعل او در شکر سرشته شراب
ترک چشمش گرفته کیش خطا	چین زلفش ببسته راه صواب
به دو درمان ما و این عجبست	کین یکی در تبست آن در تاب
چهره و زلف او نمود به من	صورت رحمت و نشان عذاب
دوش سرمست و جام باده به دست	می‌گذشتم به مجلس اصحاب
چون ز اسرار عشق پرسیدم	کله از آن میانه داد جواب

که جهان پرتویست از رخ دوست
جمله کاینات سایه اوست

امکان استفاده گومیلیوف از برخی ابیات ترجمه ژوکوفسکی وجود دارد و ممکن است این ترجمه منبع الهام سیمای اخذ شده توسط او باشند. شعر «درویش مست» نخستین بار در سال ۱۹۲۰ در مجله «پرسیا»^{۳۰} به چاپ رسید (گومیلیوف ۱۹۸۸، ۴۸۱). با توجه به سیمای اخذ شده در این شعر به نظر می‌رسد که منظور از درویش در این شعر کسی است که به حقیقت هستی دست یافته است و ظاهراً اشاره است به خواجه حافظ شیرازی:

درویش مست

عندلیبان بر سرو، ماه بر فراز دریاچه،
لعل سپید، لعل سیاه، می فراوان نوشیده‌ام.
قدحم به دست، کنون می‌سراید رساتر ز دل:
«جهان پرتوی است از رخ دوست، باقی همه سایه اوست!»

ساقی، من مست می‌عشقم
مستم نی ز امروز، نی ز دیروز
نی ز دیروز، نی ز امروز، بل ز ازل.



من روم و سرخوش لاف ز نم که دانستم شوکت را:
«جهان پرتوی است از رخ دوست، باقی همه سایه اوست!»

تا ابد گشت فراموشم آنچه آموختم
کنون من آواره و فقیر، رند
از بهر یکی لبخند گل رز و ترانه کسی:
«جهان پرتوی است از رخ دوست، باقی همه سایه اوست!»

به گورستان روم بر مزار دوستان آرمیده خویش،
آیا شود پرسم ز مردگان از عشق؟
از گور یکی جمجمه فریاد زند راز تابوت خویش:
«جهان پرتوی است از رخ دوست، باقی همه سایه اوست!»

امواج به سوی آسمان در حرکت به زیر ماه در دریاچه پوشیده ز مه،
عندلیبان بر فراز سروها خموش گشته‌اند،
تنها یکی سر داد بلند این ترانه، جز این نگفت هیچ:
«جهان پرتوی است از رخ دوست، باقی همه سایه اوست!»

در هر دو شعر بیت ترجیع یا برگردان از لحاظ لغوی و مفهوم کاملاً مشابه‌اند. بیت ترجیع
در هر دو شعر را مقایسه نمایید:

«Мир – это луч от лика Друга, // Все сущее есть тень Его»

در ترجمه ژوکوفسکی:

«که جهان پرتوی است از رخ دوست جمله کاینات سایه اوست.»

«Мир лишь луч от лика Друга, всё иное – тень Его!»

در شعر گومیلیوف:

«جهان پرتوی است از رخ دوست، باقی همه سایه اوست!»

مسلاً گومیلیوف سیمای کلیدی خود مانند سرو، ماه، مستی، ساقی، رند، قدح و... را از
ترجمه ژوکوفسکی اقتباس کرده است (ریسنر ۲۰۰۶، ۹۲)، زیرا این عناصر در زبان روسی
وجود ندارند، یعنی شاعر سیمای شعر فارسی را اخذ کرده و آنها را با قریحه خود به
زیبایی آراسته است. سیمای ساقی دو بار در ترجیع‌بند ذکر شده و نقش اساسی را ایفاء می-

نماید، در شعر گومیلیوف نیز در بند دوم شعر مورد خطاب قرار گرفته است و چنان‌که می‌دانیم ساقی، رند و خرابات از موضوع‌های اساسی غزل‌های تصوف هستند. در بند اول شعر گومیلیوف از سرو، ماه و می یاد شده که از خانه چهارم اخذ شده‌اند و عندلیب نیز در این بند، از خانه اول و سوم ترجمه ژوکوفسکی اقتباس گردیده است. نقش‌مایه مستی هم در خانه‌های ۳، ۵، ۶، ۸ و ۹ معرفی شده است. بدین ترتیب در همان چهار مصرع اول شعر گومیلیوف، نقش‌مایه‌هایی در کنار هم قرار گرفته‌اند که از خانه‌های مختلف ترجیع-بند اخذ شده‌اند. در بند دوم شعر گومیلیوف، موضوع مستی بسط می‌یابد. در بند سوم شعر، ویژگی‌های قهرمان شعر، مانند خانه پنجم ترجیع‌بند به تصویر کشیده می‌شود. پی‌رنگ بندهای چهارم و پنجم نیز با منبع اولیه خود شباهت کلی دارد و معنا و مفهوم مشابه‌ای را به ذهن می‌رساند.

دو ترجمه دیگر از والتین ژوکوفسکی در دست است که یکی مربوط به ترجیع‌بند شیخ فریدالدین عطار نیشابوری است و دیگری ترجمه ترجیع بند باباکوهی شیرازی است که موضوع شعر «درویش مست» گومیلیوف را می‌توان برداشتی از این دو شعر نیز دانست، به-عبارت دیگر ممکن است گومیلیوف از این دو شعر نیز الهام گرفته باشد (همان ۹۸). گومیلیوف در شعر دیگری با عنوان «تأسی از زبان فارسی» نیز مجدداً مانند شعر «درویش مست» و نمایش‌نامه «فرزند خدا» به شخصیت حافظ توجه داشته است. در این شعر، گومیلیوف شعر خود را با حافظ مورد قیاس قرار می‌دهد و شعر خود را حقیر می‌پندارد:

تأسی از زبان فارسی

پیش عندلیب سخت

که چو گوهر بر نظم آورده‌ای

نطق من بدانند

پشم بر تن، دندان به لب، شاخ بر سر.

آخر مجنون گشته‌ام ای مه‌رو.

از اشتیاق رویت، رزهای شیراز،

رنگ ز رخسار باخته‌ام،

از بهر زلف چون طلایت



زرم را به هر سو پاشیده‌ام.

گشتم عریان و برهنه، ای مه‌رو.

در طلب نگاهت به یک‌بار
که فیروزه است و برلین،
عاشقت هفت شب است که نخسبیده
از درگهت چشم برتنباییده.

چشمنم شده پرخون، ای مه‌رو.

تا چون برون ز خانه نگردی
ز میخانه برون نشوم
چون چنین فخر و مباحات کنی
به خنجر رود دستم.

گشته‌ام مسکین و فرومایه، ای مه‌رو.

اگر خورشید هست و ایزد جاودانه
بر درگه من پای بنه.

گومیلیوف در شعر دیگری با نام «مینیاتور پارسی» این‌بار هنر ایرانی را ارج می‌نهد و می‌اندیشد که پس از مرگ به‌صورت مینیاتوری ایرانی در خواهد آمد و بدین ترتیب به جاودانگی دست خواهد یافت، «شعر «مینیاتور پارسی» مسائل عاشقانه و فلسفی را با یکدیگر تلفیق می‌نماید: قهرمان غنایی شعر تصور می‌کند که پس از مرگ، به مینیاتوری پارسی - به یک تابلوی کوچک منحصر به فرد با رنگ‌های ظریف - مبدل خواهد شد. این مینیاتور، سوژه - های شرقی را به تصویر می‌کشد (گومیلیوف به‌طور مفصل آنها را در شعر خود برمی - شمارد) و عشقی شدید و باثبات را به‌سوی خود فرا می‌خواند.» (ورخالوماوا ۲۰۰۹، ۷۰)

مینیاتور پارسی

سرانجام آنگاه که خاتمه دهم
به قایم باشک بازی‌ام با مرگ عبوس،
آنگاه خالق مرا
به صورت مینیاتوری پارسی در خواهد آورد.

و آسمانی بسان فیروزه
و شاهزاده با چشمان بادامی به زحمت
به پرواز تاب‌های دختران
نگاه می‌کند.

شاه با نیزه غرق در خون
مصمم رونده در کوره‌راه نامطمئن
در بلندای سرخ‌قام
در پس آهوی برق‌آسای رمیده

چه در خواب و چه در بیداری
گیاهان تکمه ۳۱ حیرت‌انگیز
و عصره‌نگام دلنشین در علفزار
و دیگر شاخه‌های خمیده

اما در بازگشت
بسان ابرهای تبت پاک
نشان هنرمند بزرگ را
با شادمانی بر لباسم حمل خواهم کرد.

پیرمرد معطر
تاجر یا درباری
به یک لحظه پس از نگاهی عاشقم گشت

با عشقی آتشین و محکم.

روزهای یکنواختش را
من ستاره راهنمایش خواهم بود
می، معشوقه‌ها و دوستان را
به نوبت جایگزین خواهم کرد.

و در این هنگام من سیراب خواهم گشت

بی‌رنج، بی‌عذاب

پرستش آمال دیرینم را همه جا

زنده خواهم کرد. (گومیلیوف ۲۰۰۱، ج ۴، ۷۰).

در شعر «درویش مست»، «تأسی از زبان فارسی» و «مینیاتور پارسی» موضوعات و استعارات با یکدیگر وحدت دارند. تأسی از سبک شرقی-ایرانی در این اشعار، هم بکارگیری ابزاری است شاعرانه توسط گومیلیوف و هم حلقه‌ای است که این سه شعر را به صورت مجموعه‌ای کوچک به یکدیگر پیوند می‌دهد. این مسأله این امکان را فراهم می‌سازد تا این سه شعر را به عنوان یک «کلمه» واحد نویسنده، در یک مجموعه کوچک شاعرانه بپذیریم (ورخالووا ۲۰۰۹، ۷۲).

ترکیب مینیاتور پارسی در سه شعر گومیلیوف مشاهده می‌شود: «مینیاتور پارسی»، «گانچارووا و لاری اونف (پانتوم)» و «مصر». لوتسکانوف پژوهشگر بلغاری معتقد است که گومیلیوف در این اشعار به صورت واضح با نظم فارسی به گفتگو می‌نشیند و با جهان بینی شرقی که او را احاطه کرده است، سعی در اثبات حقانیت آن و در عین حال اثبات جهان بینی خود و دنیای خود دارد. از نظر وی این هنر تجسمی که در اسلام آذین بخش متون دینی است، رمز نامیرایی را در خود پنهان دارد و بیانگر عرفان و نزدیکی به خالق می‌باشد.^{۳۲}

همان‌طور که مشاهده شد گومیلیوف هنر مینیاتور ایران را جاودانه می‌داند، البته او با هنرهای دیگر ایران نیز آشنایی دارد، به طوری که در شعر دیگری به نام «گالاً»^{۳۳} (۱۹۲۱) از فرش‌های ایرانی یاد می‌کند و گاه حتی در اشعار دیگری نیز که درباره ایران نیستند، از خلیج فارس (در شعر «صحرا»^{۳۴}، ۱۹۱۸)، گل‌های رز سفید ایرانی (در شعر «در باغ‌های من گل، - در باغ‌های تو اندوه»^{۳۵}، ۱۹۰۹)، از الهام‌آمیزی کلام سعدی (در شعر «ستون‌ها امتداد می-

یابند»^{۳۶} (۱۹۱۸) و از نسیم کوه‌های ایران (در شعر «وحشت ستاره‌ها»^{۳۷}، ۱۹۲۰) یاد می‌نماید. از آثار گومیلیوف که علی‌رغم جذابیت و شرقی بودن هنوز ناشناخته باقی مانده است، نمایشنامه منظوم «فرزند خدا» است. قهرمان‌های اصلی این منظومه حافظ و پری هستند. پیش از خلق نمایشنامه، در مکاتباتی که بین گومیلیوف و شاعره هم‌عصرش لاریسا ریسنر^{۳۸} صورت گرفته، مشاهده شده که ریسنر او را حافظ خطاب می‌کرده است: «آیا نامه‌ام شما را غافلگیر کرد، حافظ من؟!... حافظ مهربان، چقدر زندگی کردن خوبست» و موارد دیگر... (لوکیتسکایا ۱۹۹۰، ۱۸۸) و خود شاعر نیز در نامه‌هایش به ریسنر با نام «حافظ شما» امضاء می‌کرده است (همان). علت انتخاب این تخلص نیز کاملاً واضح است و آن به عشق وافر گومیلیوف به خواجه حافظ شیرازی و به دیدگاهش درباره اشعار او مربوط می‌شود. گومیلیوف نیز ریسنر را «لری»^{۳۹} خطاب می‌کرده است که بر وزن کلمه «پری» در زبان روسی است (پری^{۴۰}). تاریخ نگارش این نامه‌ها ۱۹۱۴ و تاریخ سرودن منظومه ۱۹۱۶ م. است. به نظر می‌رسد که شخصیت‌های منظومه یعنی حافظ و پری، نمادی از شخصیت‌های شاعر و لاریسا ریسنر نیز هستند (gumilev.ouc.ru).

در نمایشنامه «فرزند خدا» که براساس نقش‌مایه‌های شرقی نوشته شده، گومیلیوف به شکلی ظریف و ماهرانه افسانه‌های مسیحی را با اسطوره‌های کهن فارسی و عربی و تعالیم تصوف درهم آمیخته است. موضوع نمایشنامه چنین است: دختری فرازمینی (پری) به منظور چشیدن عشقی زمینی وطن خویش را ترک می‌کند و به زمین هبوط می‌نماید. این‌گونه داستان‌ها پایانی غم‌انگیز دارند و دختر دل‌سرد از انسان‌ها به دنیای خویش باز می‌گردد، اما پری گومیلیوف به‌خواسته خود می‌رسد و حافظ را به‌عنوان بهترین انسان انتخاب می‌نماید، هرچند در این راه ناآگاهانه باعث کشته شدن سه انسان می‌گردد.

«پری، قهرمان زن نمایشنامه گومیلیوف، یکی از دختران ساکن بهشت و مایه آرامش و لذت مؤمنان است. او نعل بُراق محمد^(ص) را می‌یابد و به‌عنوان پاداش از خداوند می‌خواهد که به او اجازه دهد به زمین برود و «محبوب بهترین انسان‌ها» شود و در این راه درویشی روحانی باید به پری کمک کند. پری سپاسگزار، ناخواسته به قاتلی بی‌گناه بدل می‌شود. جوان، عرب و خلیفه که نمایندگان سه بعد احتمالی وجود انسان به حساب می‌آیند یکی پس از دیگری از پای در می‌آیند. این سه قهرمان یعنی جوان که تجسم عشق سبک‌سرانه، عرب نماد شجاعت و روحیه جنگجویی و خلیفه نماد قدرت زمینی و نیروی بیرونی نمایشنامه‌اند به

دست پری کشته می‌شوند. جوان ناپاک به دست تک شاخ کشته می‌شود. عرب که لاف شجاعت می‌زند، به دست اسکندر که از دوزخ آمده است، از پای در می‌آید. خلیفه نیز توسط انگشتر به قتل می‌رسد. درویش دوباره به صحنه می‌آید و پری درمانده و پشیمان را تسکین می‌دهد: "خودت همه چیز را می‌یابی و درک خواهی کرد". در پرده دوم خویشاوندان مقتولان- مادر جوان، برادر عرب و پسر خلیفه ظاهر می‌شوند. آخری در مقایسه با دیگران، علاقه کمتری برای مجازات قاتل پدرش دارد، چرا که به واسطه مرگ پدر منفعت مالی فراوانی عاید وی می‌شود. طلا یگانه قدرت حاکم در این دنیا است. سندباد، قهرمان یکی از مشهورترین داستان‌های شرقی، که به تازگی به بغداد بازگشته است، با سخاوت تمام دارایی- اش را بین همه تقسیم می‌کند، ضیافت او تمام مردم (از پسر خلیفه گرفته تا آخرین خواجه) را از فکر کردن به سایر امور غافل می‌کند. پری پشیمان، موفق به جبران گناه (خطای) خود نمی‌شود. او متحمل هیچ یک از رنج‌هایی که درویش وعده می‌دهد (نه توهین، نه آزار، نه رنج جانکاه، نه رسوایی) نمی‌شود. خشم انسان‌ها ناپایدار و زودگذر است، در روی زمین تقاصی وجود ندارد و پری با اندوه اقرار می‌کند که "غم زمینی همچون دود ناپایدار است و به سرعت از نظر محو می‌شود". گناه وی (اگر بتوان آن را گناه قلمداد کرد) تقاصی در پی ندارد و فکر این‌که "مردگان تا ابد زیر طاق سنگین تابوتشان رنج می‌کشند" همچنان وی را می‌آزارد" (یحیی پور ۱۳۸۸، ۱۱۷-۱۱۶).

پرده اول با راز و نیاز درویش آغاز می‌شود، مونولوگی/ تک‌گویی که نمایشنامه با آن آغاز می‌شود، از نقش مایه‌های تصوف نشأت گرفته است و در آن عشق به پروردگار و درک ذات مطلق که هسته اصلی تعالیم اسلامی را تشکیل می‌دهد، مطرح می‌گردد:

«پروردگار بزرگوار است، پروردگاری که آفریننده

انقلاب شمس زمستان و تابستان است

نشان دهنده راه در تاریکی شب

به ستاره‌ها و سیاره‌ها.

در کهکشان چه زیبا می‌درخشد راه ستارگان

جایی که برای تیرانداز ماهر

بزکوهی، گوسفند و گوساله فربه رها می‌کند

پروردگار بزرگ، آفریننده زمین

و اقیانوس‌های اطراف آن

پروردگاری که روح پر تلاطم مرا اسیر و سوسه‌ها نکرده است» (یحیی‌پور ۱۳۸۸، ۱۲۱). شخصیت خود پری نیز از موضوعاتی است که از اسطوره‌های ایران باستان اخذ شده است. سوژه هبوط روح شر به زمین و آزمودن انسانها نیز از کتاب ایوب^{۴۱} اقتباس شده است. موضوع دوستی روح شر با انسان از ادبیات فارسی به ادبیات اروپایی راه یافته است، اما در ادبیات فارسی، دوست اهریمن همواره محکوم به فنا و نابودی است. این موضوع برای گومیلیوف نیز شناخته شده بود، اما شاعر این ویژگی اهریمن را ممکن است از تورات اخذ کرده باشد (gumilev.ru).

پیداست که عناصر معنوی شرق نه تنها بر روی شناخت و درک شاعر نسبت به خداوند و شیطان تأثیر گذاشته، بلکه بر دریافت او نسبت به خیر و شر نیز اثر داشته است. برای مثال مفهوم قضا و قدر نیز از موضوعات اقتباسی گومیلیوف از شرق می‌باشد و بسیاری از اشعار او به این مفهوم آراسته شده‌اند:

"من ایمان داشتم، من می‌اندیشیدم و سرانجام نوری در نظرم پدید آمد
و چون آفریننده مرا آفرید، تا همیشه مرا به تقدیر واگذاشت".

در این نمایشنامه حافظ خود را چنین معرفی می‌نماید:

"من هم درویشم،

اما مدت‌هاست به خدمت دیگری مشغولم.

پیشکشم به خالق هستی می،

عبادت و ترانه مدهوش‌کننده است" (یحیی‌پور ۱۳۸۸، ۱۲۱).

در این تک‌گویی، حافظ با زبان نمادی‌تر و شاعرانه‌تری نسبت به درویش سخن می‌گوید، چه بسا که او شاعر است، با پرندگان سخن می‌گوید، از می می‌گوید و ترانه مدهوش‌کننده‌اش که نماد معرفت، علم، شوق و محبت خدا و واصل شدن به وجود لایتناهی پروردگار متعال می‌باشد. درویش در هنگام مواجه شدن با حافظ، در مقابل او سر تعظیم فرود می‌آورد که حکایت از مقام بالاتر شاعر دارد نسبت به درویش، و همچنین این حافظ است که از سوی پری به عنوان "بهترین فرزند آدم" انتخاب می‌گردد نه درویش.

به نظر می‌رسد گومیلیوف صحنه صحبت پرندگان با حافظ را از کتاب «منطق الطیر» عطار نیشابوری الهام گرفته باشد (zaftra.ru). بدین ترتیب حافظ از خورشید می‌خواند که همان حضرت الوهیت است و از اتصال خویش به ملکوت می‌گوید و این اوست که با سفیر

مرگ سخن می‌گوید. هفت شهر عشق از دیدگاه برخی متصوفان: طلب، تخلیه و تجلیه، عشق، معرفت، حیرت و محو، فنای فی‌الله و بقای به‌الله و توحید است و هفت مرحله سلوک عرفانی در منظومه معروف منطق‌الطیر عطار، با هفت وادی مشخص شده است: "وادی اول طلب؛ دوم عشق؛ سوم معرفت؛ چهارم استغنا؛ پنجم توحید؛ ششم حیرت؛ و هفتم فقر و فنا." (برتلس ۱۹۶۵، ۶-۵۷۵) بنابراین می‌توان به این نتیجه رسید که حافظ گومیلیوف در مرحله جلوتری از درویش قرار دارد و وادی معرفت را پیموده است، اما هنوز به مرحله استغنا نیز وارد نشده است، زیرا از عشق پری استقبال می‌کند و از آن بی‌نیاز نیست و درویش هنوز در وادی دوم قرار دارد و از این روست که در مناجات‌های خود از عشق به ذات الهی سخن می‌گوید، اما حافظ از پیوستگی خود با ملکوت می‌گوید. حافظ از خورشید (طلوع) می‌خواند و درویش از ماه (غروب) می‌گوید، اختلاف این آفتاب با آن ماهتاب چیزی نیست جز همان اختلاف شرق و غرب در اثر گومیلیوف. شرق در این اثر جایی است که خورشید حقیقت هستی از آن طلوع کرده است و محل ظاهر شدن بهترین انسان است که توانایی درک حقیقت را بازیافته است. گومیلیوف حافظ را هنگام طلوع خورشید (از شرق) و در یک باغ وارد صحنه می‌سازد و درویش را در هنگام غروب خورشید (از غرب) و در بیابان. این انتخاب شاعر بهبوده و اتفاقی نیست. غرب جایی است که رایحه الهی به مشام درویش نمی‌رسد، او می‌خواهد پری با دادن تاوان، و آزار و توهین، گناه خود را سبک کند و به حقیقت وقوف ندارد، اما حافظ با احضار ارواح آن سه کشته و نمایاندن حقیقت به پری سعی می‌کند او را تسلی بدهد و آسوده‌خاطر سازد و بدین ترتیب تفوق و برتری خود را بر درویش نمایان می‌سازد.

در اشعار مربوط به شرق گومیلیوف، نوعی جهان‌بینی و تأثرات شخصی شاعر بیان شده است. یکی از این آثار، شعر «زائر»^{۴۲} است که بیانگر تأثرات شخصی وی می‌باشد. در این شعر سیمای پیرمردی مسلمان که خاضعانه راهی خانه خدا است، به تصویر کشیده می‌شود. پیرمرد در این راه مورد تمسخر و استهزاء قرار می‌گیرد، اما همچنان نستوه به راه خود ادامه می‌دهد، آنقدر که در این راه جان خود را از دست می‌دهد و حضرت عزرائیل روح او را دربرگرفته و به زیارت خانه خدا می‌برد.

گومیلیوف این شعر را برای نخستین بار در سال ۱۹۱۱ در «کارگاه شاعران» آکمه‌ایست، قرائت می‌کند و منتقدان خارق‌العادگی خاصی در آن می‌بینند، گارادتسکی در این باره می‌گوید: «این خارق‌العادگی بادآورده و ساختگی نیست، بلکه نتیجه تأثرات شخصی شاعر است. از همان لحظه‌ای که "احمد اوغلی عصای خود را بر می‌دارد" و به ندای پروردگار برای رفتن

به مکه لبیک می‌گوید، خواننده نیز به سادگی همراه او به راه می‌افتد...» (گومیلیوف ۱۹۹۸، ۲۵۸). چوبرینین^{۴۳} تصور می‌کند که در تمام این شعر، موضوع «رویا در بیداری» که از مشخصه‌های بیشتر اشعار گومیلیوف می‌باشد، منعکس شده است (چوبرینین ۱۹۸۹، ۱۳). از نظر زوبنین^{۴۴} نیز مفهوم «سفر» در اینجا با مفهوم "زیارت" تلفیق شده است و از لحاظ مفهوم مذهبی برای مسلمانان و مسیحیان، مفهوم خاص و یکسان اطاعت و فرمانبرداری را دارد» (گومیلیوف ۱۹۹۸، ۲۵۸).

شعر الهامی است از سوره «حج» و همچنین می‌توان گفت که از شعر «تأسی از قرآن»^{۴۵} پوشکین و به‌ویژه قطعه نهم آن نیز تأثیر پذیرفته است (گومیلیوف ۱۹۹۸، ۲۵۸). شاعر در ابتدای شعر، پیرمردی مسلمان را به تصویر می‌کشد که در پی الهامی قلبی، خانه و کاشانه خود را ترک می‌کند و عازم زیارت شهرهای مقدس مکه و مدینه می‌شود:

زائر

احمد اوغلی عصای خویش را برگرفت

و شهر مملوء از جمعیت را ترک می‌کند.

اینک او بر شن‌های نرم گام می‌گذارد،

آرام و سخت حرکت می‌کند.

- «احمد، احمد، به پیرمردی چون تو

رخصت راهی ناآشنا و غریب داده شد؟

دشمنانت همه دارایی‌های تو را خواهند گرفت

زن نادانت به تو خیانت خواهد کرد».

- «من امشب ندای پروردگار را شنیدم،

پروردگار مرا گفت: "برخیز، احمد اوغلی همه‌چیز را فراموش کن

برو و هراس نداشته باش،

برو و ستایش کن مرا،

به آنجا که گردباد سرخ، خاک می‌آشوبد،

آنجا که عقاب‌های کاکل‌دار اوج می‌گیرند،

آنجا که اسب برفراز جسد بدوی شیهه می‌کشد.



به آنجا برو: آنجا مکه است، آنجا مدینه است."،
شاعر در ادامه شعر از سختی‌ها و دشواری‌های راه و از تمسخرها و ریشخندهای
عابریں می‌گوید که قلب مصمم پیرمرد را به لرزه در نمی‌آوردند و او بی‌توجه به استهزاء
دیگران همچنان به راه خود ادامه می‌دهد:

- «احمد اوغلی، تو دروغ می‌گویی!
تنها این پیامبر بود که به فرمان خداوند گوش فرا داد
و به او وحی گردید، در حالی که رنگ‌پریده بود
با سفیری از دنیای غم و تشویش
به سوی ساکنین جاودانی پرواز کرد.
لیک او جوان بود، زیبا و رشید
و اسبش اسبی سعادت‌مند بود،
و تو... ما چیزی دربارهٔ رسالت پیرمردی بی‌مو
بر الاغی جان به لب رسیده نشنیده‌ایم».

پیرمرد سخت‌دل و مصمم گوش فرا نمی‌داد،
پیش می‌رود، نفس نفس می‌زند
و در خنده‌اش خشم نمایان است
لباسش پاره پاره
اما لباس نو بنفش‌رنگ و زردوزی شده در کیسه
زیر بغل عصایی از چوب بلوط
که حتی برای دست‌های پیر او نیز راحت بود.
عمامه‌اش را مانند شیعیان بسته بود
و ده لیره به کفش‌های تابستانی‌اش دوخته بود.
دیروز شغال‌ها پایین کوه زوزه می‌کشیدند
و سایه‌ای نامحسوس گسترده شده بود
امروز سه لاتی که از کنارش می‌گذشتند
در بین خود به او ریشخند می‌زدند.
اما نه شیطان، نه دزد، نه درنده جنگل،

هیچیک زائر خاشع و فروتن را آزار نمی‌دهد،
و در شب او خواب‌های شگفت
گویی از ماه، در پرواز بودند.
شاعر پس از شرح رنج‌های راه، از گذشت زمان و سختی‌ها و امید رسیدن می‌سراید:
و هر شب به نظر می‌رسید که به زودی
بوته‌های خار و گرگ‌ها تمام خواهند شد،
مانند بغداد زرین و بصره،
حرم‌های منقش سر بر خواهند آورد.
و دریای سرخ و درخشان
ارغوان خود را درپیش روی او خواهد گسترده،
افسونگری شن‌های خاکستری و سبز...
و این‌گونه هفته‌ها از پس هم می‌گذرند.
اما پیرمرد توان پایان بردن راه را از دست می‌دهد و بی‌رمق و بی‌جان در نیمه‌راه از پا
می‌افتد:

او، احمد، بسیار پیر است و راه خشن
با توفان‌های گوشخراش نیمه‌شب،
او زود بی‌کلام و قدرت از پا می‌افتد
پیچیده و لرزان در لباس پاره خود،
در یکی از آن شهرهای شرقی
آنجا که شب‌ها چنارها زمزمه می‌کنند،
هنوز مؤذن با محاسن سیاه
سوره‌هایی درباره‌ی وادی حوریان می‌خواند.

به نظر می‌رسد که شاعر در انتهای این قطعه به آیه ۲۵ سوره بقره اشاره می‌نماید که در
حال تلاوت شدن توسط مؤذن بودند. در انتهای این آیه شریفه آمده است: «... و در آنجا
همسرانی پاک و پیراسته خواهند داشت و در آنجا جاودانه خواهند بود». شاعر کلمات حوری
و مؤذن را با همان تلفظ عربی آن بکار می‌برد و سپس در انتهای شعر درباره مرگ پیرمرد و
آرزویی که در دنیا محقق نمی‌شود، اما در عالم رویا با کمک حضرت عزرائیل میسر می‌گردد،
می‌نویسد:



او از پا می‌افتد، اما روحش بی‌خواب است
بیهوده نبود که خداوند این چنین حیرت‌انگیز او را پروبال داد،
عزرائیل مانند پسر بچه‌ای عاشق و مشتاق
او را در آغوش می‌گیرد
و او را به راهی که تنها لایق جنیان، پیامبران و مقدسین است
هدایت خواهد کرد.
و او هر آنچه را که برای انسان ممکن بود
انجام داد و او مکه را خواهد دید.

به نظر می‌رسد که شاعر در اینجا به آیات ۱۰-۶ سوره الصافات اشاره می‌نماید که خداوند در آن می‌فرماید: «هر آینه ما نزدیکترین آسمان را به این ستارگان زینت بخشیدیم (۶) و آن را از نفوذ هر جن شرور و پلیدی نگاه داشتیم (۷) آنان از گوش فرا دادن به مجمع فرشتگان بزرگوار که ساکنان آسمان‌های بالا هستند و از خبرهای غیبی جهان گفت‌وگو دارند، بازداشته شده‌اند و از هر سو به آنان تیر افکنده می‌شود (۸) تا طرد شوند و به عالم فرشتگان راه نیابند و برای آنان عذابی است پیوسته و دائم (۹)» و همچنین ظاهراً به آیه ۷۳ سوره مبارکه الزمر نیز اشاره دارد که خداوند در آن می‌فرماید: «و آنان که از پروردگارشان پروا داشته‌اند، گروه گروه به سوی بهشت برده می‌شوند تا چون به آنجا رسند - و پیش از آمدنشان درهای بهشت به رویشان گشوده شده است - سرایی زیبا و نعمت‌هایی وصف-ناپذیر می‌بینند، و نگهبانانش که به استقبال آنان آمده‌اند، می‌گویند: سلام بر شما، جز آنچه می‌پسندید چیزی به شما روی نمی‌کند، چرا که از آلودگی‌ها پاک بودید، پس به بهشت درآید که در آن جاودانه می‌مانید». می‌توان گفت شاعر به‌طور ضمنی به این مسأله گواهی می‌دهد که خداوند در پاداش سختی‌هایی که پیرمرد مسلمان برای زیارت خانه او متحمل شده است، بهشت را بر او ارزانی فرمود.

۳. نتیجه‌گیری

چنانکه ملاحظه شد عناصر معنوی شرق و حداقل آن دسته که مربوط به ویژگی‌های مناطق پارسی‌زبان بوده‌اند، در آثار گومیلیوف به‌طور واضح و مشخص نقش کلیدی را ایفاء نموده‌اند و در جریان شکل‌گیری جهان‌بینی شاعر مؤثر بوده‌اند. اشعار صوفیانه بر ساخت سیمای شخصیت‌های اشعار شاعر، بسیار تأثیر داشته‌اند و آثار او را از دیگر شاعران سده نقره‌ای

روسیه متمایز ساخته‌اند. گومیلیوف از آن دسته شاعران سده بیستم روسیه است که مسأله شرق و غرب تا حدود زیادی او را به خود مشغول داشته است. او همواره در جستجوی راهی برای غنی ساختن فرهنگ سرزمین خویش و نزدیک کردن آن به عناصر معنوی شرق بوده است، از همین روست که در آثار او سرچشمه‌های معنوی و روحانی شرق با صور و شمایل شاعرانه انعکاس یافته‌اند و جهان بینی او را تحت تأثیر خود قرار داده‌اند، به طوری که او را از سایر نویسندگان و شاعران عصر نقره‌ای روسیه متمایز ساخته‌اند. قرابت او با ایران و شرق بقدری بود که هم‌عصرانش او را حافظ خطاب می‌کرده‌اند. در این تحقیق تلاش شد تا به این جنبه از زندگی شخصی و ادبی وی برای نخستین بار در ایران پرداخته شود و همچنین در این پژوهش منبع اصلی شعری که متعلق به ناصر بخارایی بود و ژوکوفسکی آن را به اشتباه به نام شعر ناصر خسرو قبادیانی ترجمه کرده بود، تصحیح گردید، زیرا پژوهشگران و خوانندگان ادبیات روس در پیروی از ژوکوفسکی و ابرمان، سال‌ها به اشتباه آن را متعلق به ناصر خسرو قبادیانی می‌دانستند.

گومیلیوف شاعر سده بیستم روسیه نه تنها برای مسأله شرق در آثارش اهمیت بسیار قائل بوده است، بلکه به دنبال یافتن راههایی برای غنی کردن و نزدیک نمودن فرهنگ جامعه خویش به سرچشمه‌های روحانی زلال و شفاف شرق بوده است، از این روست که در اشعار او می‌توان عناصر معنوی شرق را مشاهده نمود و می‌توان گفت که شاعر در آثار خود، مانند زائری است که سرزمین‌های شرقی و اسلامی را زیارت نموده است.

۴. پی‌نوشت‌ها

1. Кронштад (Kronshtat)
2. А. Ахматова (A. Akhmatova)
3. С. Городецкий (C. Garadetsky)
4. О. Мандельштам (O. Mandeleshtam)
5. М. Зенкевич (M. Zenkevich)
6. В. Нарбут (V. Narbyt)
7. اشعار و نقل قول‌ها توسط مؤلفان مقاله از زبان روسی برگردانده شده‌اند.
8. Лукницкая В.: Николай Гумилев, ЛЕНИЗДАТ, 1990.
9. Баскер М. Ранний Гумилев: Путь к акмеизму. СПб.: Издательство русского христианского гуманитарного института, 2000.
10. Аброчнова Е.А. "Религиозный" символизм Н.С.Гумилева: Дис.кан.филол.наук. Н.Новгород. 2006.



11. Акимова Т.И. Драматургия Н.С.Гумилева в контексте культуры серебряного века: Дис.кон.филол.наук. Саранск. 2003.
12. Бобрицких Л.Я. Эволюция балладных форм в поэзии Н.Гумилева: проблематика и поэтика: Дис.кан.филол.наук. Воронеж. 2002.
۱۳. «Гильгамеш» (Gilgamesh): گیل‌گمش پنجمین شاه اوروک بود.
14. М. Ларионов (M. Larionaf)
15. Н. Гончарова (N. Gancharova)
16. Вячеслав Иванов (Viacheslaf Ivanof)
17. Л.С. Бакст (L. Bakst)
18. Н.А. Бердяев (N. Berdiaef)
19. Л.Д. Зиновьева-Аннибал (L. Zinovieva-Annibal)
20. М.А. Кузмин (M. Kuzmin)
21. В.Ф. Нувель (V. Nuvel)
22. К.А. Сомов (K. Samof)
23. <http://zaftra.ru/denlit/182|82.html>
24. В. Жуковский (V. Zhukofcky)
۲۵. ژوکوفسکی بیش از سی سال استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پتربورگ بود و آثار بسیاری دربارهٔ ایران و ادبیات آن نگاشته است. وی به مدت سه سال از طرف آن دانشگاه به ایران آمده و به جمع‌آوری آثار فولکلور ایران از جمله ترانه‌ها، لالایی‌ها، تعزیه‌ها، ضرب‌المثلها و... پرداخت. از وی تحقیقات بسیاری نیز دربارهٔ فرقه‌های مختلف تصوف به‌جای مانده است.
26. «Песнь Насири Хосрова»
27. «Истории Персии, ее литературы и дервишеской теософии»
28. А. Крымский (A. Krimsky)
29. В. Эберман (V. Eberman)
30. «Записки Восточного отделения Русского Археологического общества»
31. «Персия» (Persia)
32. . Tuberosa
33. <http://ilit.bas.bg/rusbook/lyutzkanov.php>
34. "Галла" (Galla)
35. "Сахара" (Sakhara)
36. "В моих садах — цветы, в твоих — печаль" (Ve maikh sadakh- tsviti, ve tevaikh – pichal)
37. Рядами тянутся колонны... (Ridami tianutcia kalonni...)
38. "Звёздный ужас" (Zviozdni uzhas)
39. Лариса Рейснер (Larisa Reysner)
40. Лери (Lery)
41. Пери (Pery)
۴۲. کتاب ایوب، از مجموعه کتوبیم در عهد عتیق و از نوشته‌های مقدس مسیحیان و یهودیان است. این کتاب مشتمل بر ۴۲ باب است و موضوع اصلی آن رنج است.

43. «Паломник» (Palomnik)
44. Чупринин (Chouprinin)
45. Зобнин (Zobnin)
46. «Подражания Корону» (Podrazheniya Quranu)

۵. منابع

- قرآن کریم، ترجمه سید محمدرضا صفوی، دفتر نشر معارف.
- بخارایی ناصر، نسخه خطی دیوان، کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- کریمی‌مطهر جان‌اله، یحیی‌پور مرضیه، الکساندر پوشکین و مشرق‌زمین، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰.
- یحیی‌پور مرضیه، مشهدی‌رفیع فرشته، پیر از دیدگاه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی و نیکالای گومیلیوف، تهران، پژوهش‌زبانهای خارجی، شماره ۵۱، بهار ۱۳۸۸.
- Бертельс Е.Э., **Избранные труды. Суфизм и суфийская литература**, Т. 3. М., Изд. «Наука» главная редакция восточной литературы, 1965.
- Верховоломова Е.В., **Проблемы циклизация в поэзии акмеистов** (Н. Гумилев, А. Ахматова, О. Мандельштам), М., 2009.
- Гумилев Н.С., **Полное собрание сочинений в 10 томах, том 4**, стиховорения. Поэмы (1918-1921), Изд. «Воскресенье», М., 2001.
- Гумилев Н.С., **Собрание сочинений, том 5**, Драматургия (1911-1921), Изд. «Воскресенье», М., 2004.
- Гумилев Н.С., **ППС в 10 тт., т. 2**, Изд. «Воскресенье», М., 1998.
- Лукницкая В. **Николай Гумилев: Жизнь поэта по материалам домашнего архива семьи Лукницких**, Л., "ЛЕНИЗДАТ", 1990.
- Рейснер М.Л., **Слово и мудрость Востока**, Изд. «Наука», М., 2006.
- Роговер Е.С., **Русская литература XX века**, Изд. «САГА-ФОРУМ», Санкт-Петербург, Москва, 2008.
- Чупринин С.И., **Из твердого камня**// ОС 1989.
- <http://zaftra.ru/denlit/182/82.html> (Елена РАСКИНА: РУССКАЯ ПЕРСИЯ)
- www.silverage.ru/poets
- <http://gumilev.ru/about/104/>
- <http://gumilev.ouc.ru/materialy-k-biografii-n-gumileva-chast-vtoraa.html>
- <http://newforum.gramota.ru/viewtopic.php?f=18&t=2827&hilit>
- <http://ilit.bas.bg/rusbook/lyutzkanov.php>- Люцканов Йо., **Персидская миниатюра в поэзии Николая Гумильова** (Институт литературы БАН, София, Болгария)